

۲۲۳ : اتابک ابش وصیت نموده بود که املاک موروث او را با موابج او که صد هزار دینار بود که از عهد هولا کو باومیداده اند بچهار قسمت تقسیم کنند : دو قسم از آن نصیب دختران شاهزاده کوردوچین و الغانچی [ که تقریباً پل تحقیقاً صریح است که الغانچی هم دختر او بوده که جامع ابدأ اسم او را نبرده کما ذکرنا ] و قسمی از آن ممالیک و عتقاً و قسمی از آن شاهزاده طایجو پسر منکو تیمور (۲۲۳) که باز عبارت تقریباً بل تحقیقاً صریح است که طایجو پسر منکو تیمور از این مادر یعنی ابش بوده است، ولی در جامع گرچه اسم این طایجورا باملائی طانجو برده ولی نگفته مادرش که بوده، و از همه عجبترا اینست که کما ذکرنا در وصف درص ۲۱۱ صریحاً گوید که ابش [صحبت از بعد از فوت منکو تیمور است چه صحبت از اوایل سلطنت احمد و نصب ابش است بحکومت فارس در حدود ۶۸۲۵ کما مر] از اروغ پادشاه دو فرزند داشت و اینجا صریح است که سه فرزند داشت، و من هیچ نمیدانم این تناقض را بر چه حمل کنم و فکرم بجائی نمیرسد مگر آنکه بگویم طایجو پسر منکو تیمور ازین مادر نبوده است و در این صورت پس چرا او را از مابین سه پسر منکو تیمور اختصاص بر ربع تر که خود داده، این احتمال بهیچوجه معقول نیست. یا آنکه شاید کلمه «دو فرزند» درص ۲۱۱ سهو نسخ یا اشتباه خود مؤلف است بجای «سه»، والله اعلم بحقیقة الحال و در نسخه خطی من هم بعینه مثل چاپی «دو فرزند» دارد (ورق ۱۳۱<sup>a</sup>)، باری آنچه محقق و مسلم است که کردوچین معروفترین اولاد منکو تیمور بوده است و چون عجاله هیچ اطلاعی از سایر اولاد ابش و منکو تیمور (یعنی اولاد او از ابش، والا اولاد دیگر او فعلاً بهیچوجه محل حاجت من نیست) ندارم ابدأ صحبتی و ابدأ حدس و تخمینی درباره آنها نمیکنم که اقرب با احتیاط و سیره مورخین متخیرین (۱) صحت میباشند. کردوچین در حدود سنه ۶۸۳ چنانکه ظاهر بل تقریباً صریح سمط العلی<sup>b</sup> ۱۰۹ است در اوایل جلوس ارغون بتدبیرات بوقاچنکساتک و یرلیغ [ارغون] بجلال الدین سیور غتمش بن سلطان قطب الدین از ملوک قراختائیان کرمان درآمد، و پس از این اخیر در ۲۷ رمضان سنه ۶۹۳ بدست ناخواهریش

و- این کلمه چون در متن درست خوانده نشد بعدس چنین خوانده وضبط شد. (ا. ا.)

(یعنی خواهر از طرف پدرش فقط) پادشاه خاتون اورا بتصرف جامع التواریخ طبع کاترمر ص ۱۰۸ [ولی معلوم نیست در چه تاریخی] با میرساتالمیش پسر بوزالقی دادند و بعد از او به پسر عمش طغای یعنی ظاهراً به پسر عم خود کردوچین [که ظاهراً هموست که در شیراز نامه ص ۹۳ از وباین عبارت تعبیر میکنند «نوئین اعظم امیر طغای که همشیر؟ پسر او (یعنی پسر کردوچین؟) بود»] دادند .

باری عجالة هیچ نمیدانم این طغای شوهر سوم کردوچین که بوده و چه نسبتی با کردوچین داشته است، و نیز هیچ نمیدانم که کردوچین از این سه شوهر آیا از هیچکدام اولادی داشته (چنانکه ظاهر عبارت سابق الذکر شیراز نامه است) یا نه، و نیز هیچ نمیدانم تا چه سنه در حیات بوده است . همینقدر از تاریخ آل مظفر مندرج در گزیده ص ۶۲۵ معلوم میشود تا سنه ۷۲۹ در حیات و در شیراز بوده است . آقای اقبال در تاریخ مفصل خودشان ص ۱۰۴ نوشته اند تا سال مذکور یعنی ۷۲۹ هنوز در شیراز حکومت داشت [ابتدای حکومت او در سنه ۷۱۹ بوده کما فی کتب التواریخ] ولی هیچ جا در جمیع کتبی که بدست دادم چنین چیزی نیافتم ، و دیگر نوشته اند در همان ص ۱۰۴ که کردوچین بنکاح امیر چوپان درآمد . این مطلب را هم با فحص شدید بلیغ مطلقاً و اصلاً در هیچ مأخذی نیافتم و گویا بکلی بی مأخذ و سهو فاحش و شاید اشتباه با سائق بیگ بنت اولجایتو است که امیر چوپان در سنه ۷۲۱ او را بنکاح در آورد (حبیب السیرج ۳ جزو ۱: ۱۱۸) ، رجوع شود نیز برای کردوچین بوریقات بهمان عنوان «کردوچین» و بفصلی مشبع در و صاف ص ۶۲۳-۶۲۷ و بهامش ص ۲۲۳ از همان کتاب ، - و ذکر ابش باز در او آخر کتاب استطراداً در ص ۶۲۳ و ۶۲۴ برده شده است فذلکه مواضع ذکر ابش در و صاف: ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۹۱ (در احوال سلاطین کرمان) ، ۶۲۳، ۶۲۴ و جامع التواریخ (خط نستعلیق ، - خط نسخ این قسمت ابش را ندارد و قسمت اخیر سلجوقشاه را نیز ندارد) در فصل سلغریان . و طبع بلوشه ص ۵۵۶-۵۵۷ ، و گزیده ۵۰۹ .

این مطلب را هم ناگفته نگذریم که ظاهر سیاق عبارت و صاف ۱۹۰-۱۹۷ تقریباً صریح است که ابش از بعد از جلوس [در سنه ۶۶۲] الی حدود سنه ۶۷۲ که

سوغونجاق از شیراز بار دو بر گشت و او را نیز همراه خود باردو برد در تمام این مدت ده ساله در شیراز بوده و فقط در حدود سنه ۶۷۲ از شیراز بار دو رفته [ولابد بامنکو تیمور که از سابق از عهد مادرش او را با او عقد مزاجت بسته بوده اند (ص ۱۹۷) عروسی کرده] ولی صریح گزیده است (ص ۵۰۹) که «اتابک ابش خاتون بعد از عم زاده پدر [یعنی سلجوقشاه] بجای مادرش ترکان خاتون پادشاهی فارس دادند، یکسال در فارس حکم کرد، بعد از آن او را جهت شهزاده منکو تیمور بن هولاکو بخواستند و باردو آوردند، الخ» که صریحاً کماتری گوید که فقط یکسال بعد از جلوس او را از فارس باردو آورده بمنکو تیمور دادند و ظاهر سیاق جامع بلوشه ۵۵۶: «سلجوقشاه را بیرون آوردند و بکشتند و دختران [ترکان خاتون سلغم و ابش را که سلجوقشاه در قلعه سپید محبوس گردانیده بود ص ۵۵۵] را از قلعه بیرون آوردند و جده ایشان یاقوت ترکان دختر براق حاجب ایشان را به بندگی حضرت آوردند ابش خاتون را بشهزاده منکو تیمور دادند، الخ». اینست که فقط اندکی پس از قتل سلجوقشاه این واقعه یعنی آوردن ابش باردو و دادن او بمنکو تیمور روی داده نه ده سال بعد کما هو ظاهر الوصاف، و من گمان میکنم که حق بکلی با صریح گزیده و ظاهر جامع باشد چه تقریباً صریح سمط العالی ۱۰۹b است که مزاجت کرد و چین بنت ابش با جلال الدین سیورغتمش از قرأتائیان بحکم یرلیغ ارغون ظاظ در حدود سنه ۶۸۳ بود [و گویا ظاهر سیاق و صاف در تاریخ کرمان نیز تقریباً همین است]. خوب اگر عروسی ابش با منکو تیمور بن هولاکو در حدود سنه ۶۷۲ بوده کما هو ظاهر الوصاف پس دخترش کرد و چین در وقت عروسی با سیورغتمش در حدود ۶۸۳ دختری بوده یازده ساله و مستبعد بلکه محال است که در این سن دختری را بکسی شوهر دهند. بلی در مشرق بسیار زود دختر را بشوهر میدهند ولی در سن یازده سالگی چنانکه گفتیم از محالات عادی بنظر میآید. ولی اگر بقول صریح گزیده و ظاهر جامع عروسی ابش را با منکو تیمور در (با اندکی بعد از) حدود سنه ۶۶۳ که یکسال بعد از جلوس ابش باشد بگیریم آنوقت واضح است که هیچ محذور مذکور لازم نمیآید، چه اگر کرد و چین در حدود سنوات ۶۶۳ یا ۶۶۴ یا یکی دو سال

بعد هم بگیریم سن کردوچین در وقت عروسی با سیور غتمش در حدود ۶۸۳ بیست ساله یا نوزده ساله خواهد بود و این بکلی عادی و شایع عموم روی زمین است اعم از مشرق یا مغرب ۱۰ نتهی ابش ، ظ 2. 2. 38 .

« [و دفن سعد بن زنگی فی الرباط] المعروف بابش و هی بنت الاتابک سعد بن ابی بکر و کانت ملکه رحیمة حکمت بین الناس بالعدل والنصفة بنت ذاک الرباط و دفنت فیہ (۱) . »  
(شدالازار<sup>b</sup> ۹۹) .

« و دفن [الاتابک ابوبکر بن سعد زنگی] بالرباط المذكور عندایه . »  
(ایضاً<sup>b</sup> ۱۰۰) .

|| نبدی از نسب او تبعاً لنسب دخترش کردوچین در سمط العلی<sup>b</sup> ۶۸ .

### ابطال الباطل :

تألیف فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الخنجی الاصفهانی ، کذا فی روضات الجنات ۵۲۴ ، و عجب است که در شرح حال او ابدأً از ذکر دو تألیف او یکی کتاب عالم آرای امینی ۲ در تاریخ سلسله آق قویونلو و دیگری مهمان نامه بخارا در تاریخ جنگ سوم [محمد] شیبانی خان باقزاقها (= ازبکها) که هر دو بفارسی است و از نسخه اولی نسخ متعدده بدست است (رجوع شود ببلوشه و تورنمره 432 و غیر آندونیز گوتا) ولی از دومی گویا فقط یک نسخه منحصر بفرد در اسلامبول موجود است (Tauer نمره 433) . باری در روضات ابدأً ار این دو تألیف فارسی او اصلاً و ابدأً اسمی نبرده است که واضح است نمیدانسته چیست و مؤلف آنها کیست . یعنی از وجود این دو کتاب خبری لابد نداشته ، و عجب است که در فهرس اروپائیهها نیز از این تألیف کلامی او نیز ابدأً ذکر و نشانی گویا نیست . یعنی مؤلفین فهرس مذکوره فقط از دو تألیف سابق الذکر تاریخی فارسی او خبر داشته اند و از تألیف عربی کلامی رد و ابطالی او ابدأً گویا خبر نداشته اند . ولی از یکی بودن نام مؤلف و نام پدر او نسبت او (اصفهانی خنجی) و عصر او که هر دو مؤلف یعنی ابطال الباطل از طرفی و مؤلف عالم آرای امینی و مهمان نامه

۱ - و کذا ایضاً در خصوص مدفن سعد بن زنگی صریحاً در جامع التواریخ قسمت

سلغریان (نسخه نسخ b ۲۳۱) و وصف ۱۵۵ . ۲ - ولادیمیر مینورسکی ترجمه

انگلیسی ملخص و مهذب ازین کتاب را در سال ۱۹۵۷ در لندن نشر کرد. (ا.ا.)

بخارا از طرف دیگر در حدود ۹۰۰ و پس و پیش میزیسته‌اند بظن قریب یقین بلکه بنحو قطع و یقین شکی در اتحاد شخصین و «فضل اللهین» باقی نمی‌ماند، بدون هیچ هیچ شک و شبهه و ادنی تردید و تأملی مطلقاً و اصلاً. بعد شرح حال او را در ضوء اللامع سخاوی ۶ : ۱۷۱ پیدا کردم ولی در آنجا از هیچیک از تألیفات ثلاثه او اصلاً و ابداً اسمی نبرده است و گویا سخاوی او ایل الی او اسط عمر او را دریافته بوده، چه کلام صریح است که یا کتاب در حیات او تألیف شده بوده و یا وی دیگر از اخبار او بی خبر بوده است. تاریخ ولادت او بصریح سخاوی نقلاً از قول خود فضل الله مابین خمسین و ستین [و ثمانمائه] بوده است و تاریخ وفات او را عجلاله در جائی (بدون استقراء) نیافتم ولی از تاریخ راقم واضح میشود که وی تا سنه ۹۱۸ در ماوراء النهر (که قسمت اخیر عمر خود را در آن بلاد در کنف شیبانیان صرف کرده) در حیات بوده است، چه در این تاریخ بمناسبت جنگی که مابین عبدالله خان ازبک و بابر روی داده و اول را فتح نصیب شده وی ماده تاریخی گفته است، و چون ولادت او مابین ۸۵۰ و ۸۶۰ بوده پس وی در آن تاریخ یا ۶۸ ساله یا ۵۸ یعنی مابین این دوسن بوده است. پس وفات او بنا بر سنهای عادی نباید از حدود ۹۳۰ الی ۹۴۰ (یعنی از حدود ۸۰ الی ۹۰ سالگی او) متأخر باشد.

یکی دیگر از تألیفات مؤلف سلوک الملوك است بفارسی. (رجوع بفهرست ریو ج ۲ ص ۴۴۸).

رجوع شود نیز به «فضل الله بن روزبهان».

### ابقا:

ابقا و جمیع ملوك مغول تا غازان همه بت پرست بوده‌اند و مخصوصاً ابقا را اسم میبرد، (بجز سلطان احمد [تکودار] بن هولاکو شاید، شاید می‌گویم چه اسلام او فی الواقع مشکوک است) چنانکه صریح عبارت جامع التوابع است، S. P. 209, ff. 380<sup>a</sup> - 382<sup>b</sup> بخصوص f. 380<sup>a</sup>.

چیز غریبی که هست اینست که بلوشه میگوید که مسکوکات ابقا همه یک صلیبی بر روی آنها منقوش است با این عبارت باسم الاب والابن و روح القدس، من

نمیدانم این را برچه حمل کنم .

در بناکتی یا روضة الصفا یا حبیب السیر گوید که هولاکو در ولایات ایران  
بخصوص آذربایجان بتخانه ها ساخت .

|| ابقا A, D, E ( آبقا C, G ندارد ) .

«وازیسران پسر ( لفظ پسر را در اغلب نسخ ندارد ) بزرگتر ابقا یسخت را  
[ هولاکو ] در مصاحبت خویش نامزد کرد . « f. 147<sup>a</sup> ، اباقاخان پسر اول هولاکو  
بود و از یسونسین خاتون در ولایت مغولستان در وجود آمده بود و با پدر بهم پایران  
زمین رسید و از جمله برادران مهتر و بهتر بود و از راه ولی العهدی و قایم مقامی پدر وارث  
تخت و پادشاهی و اوس و لشکر شد . ( جامع ۲: ۷-۸ )

|| یکی از زوجات ابقا دختر پادشاه قسطنطنیه [ که بقول مسیوبلوشه ماری نام  
داشت ] بود ، رجوع بتاریخ ابن العبری ص ۹۷ .

و این فقره را در جامع التواریخ پیدا نکردم عجماله و گویا در آنجا ندارد . این  
ورقه محض یادداشت خودم نوشته شد والا اهمیت چندانی ندارد .

### ابو احمد محمد فنونی :

«فی الامیر ابی احمد محمد بن محمود بن سبکتگین» (دمیة Add 22374. f. 155<sup>a</sup>).

مد مولی امیر المؤمنینا

ایضا : محمد بن محمود ابواح

جمال الملة الغلباء دینا

جلال الدولة العلیاء مجداً

(f. » b)

انابك ابوبکر [بن سعید] :

نصفحات استطراداً : ۵۵۳ .

انابکان آذربایجان :

رجوع بوربقة «قرن هفتم» .

(رجوع شود بصفحة مقابل)

انابکان موصل = اقسقریان :

اق سقر بن عبدالله قسيم الدوله المروف بالحاجب المقول (في سنة ٤٨٧)

عمادالدين زنگي المقول (في سنة ٥٤١)

الملكالمادل نورالدين محمود المروف مغدوم صلاح الدين  
ابوي ، المتوفي سنة ٥٦٩

الملك الصالح عمادالدين اسماعيل المتوفي سنة ٥٧٧  
قطب الدين مودود المتوفي سنة ٥٦٥ (خل : ٢٥٤)

سيف الدين غازي المتوفي ٥٧٦  
عزالدين متوفي سنة ٥٨٩ (خل : ٢١٤)

ممتازالدين منجوشاه صاحب جزيرة ابن عمر  
نورالدين ارسلانشاه متوفي دوسنة ٦٠٧  
مقتول در ٦٠٥ (نر : ١٢٢ ، ١٣٠)

قطب الدين محمد (طبقات ليين بول ١٦٤ ،  
نر : ٨٩ ، ١٢٢)

الملك الباهر عزالدين مسعود الملك القندوعمدالدين زنگي  
متوفي ٦١٥ (خل : ٢١٤) متوفي در حدود ٦٣٠ (خل : ٢١٤)  
منزالدين محمود غازي مودود  
مقتول در ٦٠٥ (نر : ١٢٢ ، ١٣٠)  
(نر : ١٢٢ ، ١٣١)

شاهنشاه

محمود

نورالدين ارسلانشاه  
ناصرالدين محمود  
متوفي در سنة ٦٣١ ،  
مختصر الدول ٤٣٥  
محمود  
(لين بول ١٦٣)

## اتابك جهان پهلوان محمد بن اتابك شمس الدين ايلدگز:

دختر اینانج والی ری را [که معروف باینانج خاتون است] در حدود سنه ۵۵۶ تزویج نموده و نقلت الیه بهمدان (ابن الاثیر ۱۱: ۱۲۰) [رجوع برای احوال این اینجانج خاتون بوریقات «اینانج» و «اینانج والی ری» و ثر و راحة ۲۳۶] .

اتابك جهان پهلوان مزبور چهار اولاد داشته است : دو تا از این اینانج خاتون سابق الذکر: [قتلغ] اینانج محمود و امیر امیران عمر، و از زن دیگری : اتابك ابوبکر، و باز از زن دیگری: اتابك ازبک (زبدة التواریخ ص ۱۷۲-۱۷۳) ، و یک زن دیگری هم جهان پهلوان داشته موسوم بزاهده خاتون (زبدة ص ۱۸۱، ۱۸۹) که از او گویا اولادی نداشته و در هر صورت صاحب زبده چیزی از این مقوله ذکر نمیکند .

|| ظاهرآ بل قطعاً دولقب داشته است : در حیات پدرش شمس الدین ایلدگز ملقب بنصرة الدین بوده است و پس از وفات پدر و مستقل شدن او بجای وی ملقب بشمس الدین شده بوده است . چه می بینیم راحة الصدور همه جا در حیات پدر او از او بنصرة الدین تعبیر میکنند و پس از وفات او از او بشمس الدین ، و ابن الاثیر ج ۱۱ و ۱۲ (؟) همه جا «شمس الدین» و زبدة التواریخ نیز همه جا «شمس الدین» ، ولی بسیار عجیب است جهل یابی امانتی و بی دیانتی طابع زبدة التواریخ که در جمیع موارد ذکر این جهان پهلوان محمد در کتاب مذکور عالماً و عامداً «شمس الدین» پیش را به «نصرة الدین» تصحیح کرده است؟؟ (رجوع بصفحات ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۷) و اگر چه همه جا در حاشیه متعرض اینک «فی الاصل شمس» شده است ولی نمیدانم با وجود اینک که دیده است در جمیع موارد مطرداً این کلمه در آن کتاب شمس الدین مکتوب بوده چطور جرئت کرده که همه جا مطرداً آنرا به نصرة الدین تصحیح بکند و هیچ خیال نکند که شاید ————— بر غلط بوده است نه کتاب قدیمی معتبر زبدة التواریخ .

## «اتحاد آخر»:

یعنی انداختن ناسخ جمله را از کلام در کتابت که آخر کلمه جمله محذوفه با آخر کلمه جمله که بعد از آن جمله ساقط شده است ، مثال : زید رفت و عمر آمد [ و خالد نشست و بکر رفت و آمد ] و علی فریاد کرد ، الخ . homoioteleuton در اصطلاح چاپچیان (qui se terminent de même) bourdon .



## اترار:

بقول برچنایدر ۲ : ۵۶ همان فاراب قدما یا شهری است برانقاض آن یا بکلی نزدیک آن بنا نهاده شده . و گویا ابوالفدا (بنقل برچنایدر از او) هم اترار و فاریاب را یکی میدانند .

## اترك، [رود -] :

رجوع شود به سترنج که گوید اولین کسی که ذکرى از این رود کرده مستوفی است و هیچکس قبل از او اسمی از این رودخانه نکرده بهیچ اسمی، و مستوفی او را بهمین نام حالیه اترك ذکر کرده . رجوع نیز بنقشه سرتیب که یکجائی در اثناء طول آن نام آنرا رود شیرین نوشته (و بسیار جای تعجب است این ، مگر اینکه شیرین یکی از غرور اترك باشد، ولی در اینصورت بنا بر نقشه او جریان اترك منقطع شده خواهد بود، و هر چه گشتم نام این رود شیرین را جائی نیافتم) - رجوع نیز به جغرافی کیهان و میرزا رضا خان و دائرة المعارف اسلام و عموم کتب جغرافی و نقشه های جدید . رود اترك از قلعه چات بعد سرحد ایران و روس است و در شمال رود گرگان و بموازات این اخیر به بحر خزر میریزد و طول مجرای آن قریب ۵۰۰ کیلومتر است و منبع آن در دامنه های جبال هزاره مسجد است در خاک قوچاق، و بزرگترین رودی است که از ساحل آسیائی بحر خزر در ساحل شرقی وارد این بحر میشود .

## اتسز:

اطسیس (- اتسز Adsiz) بفتح الهمزة و سکون الطاء المهملة و کسر السین المهملة و بعدها یاء مشناة من تحتها ثم سین ثانیة و هی کلمة ترکیة معناها بالعربیة «سالمه اسم» (- namless) و یقال انما سعى بذلك لان الملك الكامل ما كان یعیش له ولد فلما و لد له المسعود المذكور قال بعض الحاضرين فی مجلسه من الاتراك فی بلادنا اذا كان الرجل لا یعیش له ولد سماه اطسیس فسماه اطسیس والناس یقولون اتسیس بالقاف و صوابه بالطاء (ابن خلیکان طبع القاهرة ۲: ۶۵ و ترجمه دی سلین ۳: ۲۳۹).

## الاتقیاء البررة و الاقویاء الفجرة :

«فما کنا فیها الا الاتقیاء البررة و لا الاقویاء الفجرة» (او کما قال) (المحاسن و الاضداد ۳۶۶).

**اتلیغ :**

از اعلام ، وبمعنی سوار و شخص معروف و مشهور. (پاوه دو کورتی ، وابن مهنا ۱۴۵، وجهانگشاج ۲ ص ۱۵ ح ۱) .

|| بمعنی مشهور و دلاور و سوار است (پاوه دو کورتی) *cavalier* و *célèbre*.

اتلیغ A, B, C, E] (متن اطلع ، (حاشیه) آتلیغ ، D ابللیغ] پسر اتسز خوارزمشاه است که در سنه ۵۳۳ در محاربه مابین اتسز و سلطان سنجر بدر خوارزم امیر لشکر سنجر گردید و سلطان سنجر بفرمود تا هم در حال او را بدونیم زدند  $f. 64 = 147$ .

**اثبات الوصیه :**

« احمد بن رمیح المروزی ، له اثبات الوصیه لامیر المؤمنین علیه السلام ، کتاب فی ذکر قائم آل محمد علیه السلام » (معالم العلماء ۲۱ و فیها رمیح مکان رمیح ، واعیان - الشیعه ۳۸۹.۸) ۱.

**اثبات الوصیه [للمسعودی ظ] :**

چاپ شده است در ایران در سنه ۱۳۲۰ . (فهرست پرویز ص ۹)

**الاثنا عشر والاثنی عشر :**

کشف الغمه : ۱۸ م ایضا ، ۱۹ ، ۳۳۴ م (دوسه مرتبه) ، ۳۳۵ م (بسیار مکرر) و هولاء الاثنا عشر (ایضاً) ، ۳۴۰ .  
و كذلك ابن خلکان در شش هفت جا .

مفروغ منه (نه : مفروغ عنه چنانکه گوید در ایران مشهور است) ۳۳۵ .

|| رجوع نیز بکمال الدین صدوق (که کشف الغمه بدان حواله میدهد، ۳۳۷) .

اصول کافی ۲۹۶ م ، (ولی غلط بایاء در حالت رفع) ۲۹۷، ۲۹۸ . رجوع نیز باین خلکان ج ص و سل و نحل شهرستانی .

30. 8. 38

**اثنا عشریه [ شیعه - ] :**

این کلمه در موارد نصب و جر مثلاً بالشیعة الاثنا عشریه من فرقة الاثنا عشریه آیا باید همانطور لا یتغیر با الف نوشته شود چنانکه من گمان میکنم یا اثنی عشریه بجری

اعراب برجزئین بر جزء اول آن بحروف و بر جزء ثانی بحرکات ؟ هر چه در شرح رضی و جمع الجوامع و شرح ابن یعیش بر مفصل و امثال ذلک گشتم نصی یا نظیری برای این مثال مخصوص که مورد مانحن فیه بر آن تفریح شود عجاله نیافتم ولی چیزی از دور شبیه بدان یعنی تشبیه و جموع سالم و اشباه آن مثل عشرون و ثلثون که علماً استعمال شوند اعرابشان چگونه است در شرح رضی پیدا کرده و پشت آن یادداشت کرده ام ، ولی تنظیم و قیاس اثناعشریه بر آن گویا مع الفارن است چه در مورد مانحن فیه یاه نسبت در آخر دارد که بکلی صورت مسئله را از ملاحظه عشرون و میرزائثون و ماطران و نحوه جدا میکند . از آقای مصطفی جواد بد نیست شاید که این مسئله سؤالی بشود .

|| اسماً لکتاب (مثلاً سلافة العصر ۳۰۵ و ۲۹۱ والذریعه ظ ج ص و کشف الحجب ص) ، در اعراب اثناعشریه در حال نصب و جر لابد حکمش حکم همان شیعه «اثناعشریه» است .

### الاثنی عشر:

بحق الاثنی عشر من الامم  
ساروالی الرحمن يتلون الحکم  
(دیوان صفی الدین الحللی ۳۱۲)

### اثير (- آتش):

زامر تو متفق چهار امیر

مرکز (= خاك) و اخضر (= آب) و هوا و اثير  
(حدیقه سنائی ۱۰۸)

### الاثير:

كرة النار: یعنی ۲: ۲۱۷، ۳۳۳ .

|| نیز رجوع بجامع البدائع (پشت آن یادداشت کرده ام . در کلام ابن سیناست یا ابوریحان) .

### اجاش ظ ماك C، A:

(B اجاش ، E اجاس ، D اجناس) . خال زاده سلطان جلال الدین است .

ص 219 = 97۵ .

### اجاور (۹) = هوجاور (۹) :

«امیر هزاری سبکتونام وازاجاور بقبچاق بن قدان بن اوکتای [ازشاهزادگان مغول] تعلق میداشت . چون بشنید که قبچاق آمده بر گشت و بپراق پیوست و گفت هوجاور من از آن قبچاق است ، اورا نزد او بردند برسم تکشمشی اسبان تازی گزیده در کشید» (جامع S. P. 209 ، f. 301b) .

— «هندونویان [ازمقابل ارغون] باز گشت و بدان واسطه میل بجانب احمد میکرد که در او جاود (کذا - ظ او جاور) او (زظ) آوردوی قوتی خاتون (مادر سلطان احمد) بود .

|| رجوع به هجاور .

### اچه :

از دیار سند و ملتان است و پایتخت ناصرالدین قباچه بوده (طب) .

### الاحرار و بنو الاحرار :

اشراف ایرانیان ( و اولاد و اشراف ایرانیان ) ، رجوع بحواشی نقائض جریر و فرزدق ، و اغانی طبع دارالکتب ۲۷۸:۵ و طبع بولاق ۵:۵۶ . این دو جای اخیر که در حقیقت یکجا اند در مورد اسحق موصلی است که او پدرش ابراهیم ایرانی بوده اند ، کما صرح به فی کتاب الاغانی ۳۰۵ (طبع بولاق) و ۱۵۴:۵ طبع جدید .

|| هم فارس [وجه تسمیه مصنوعی ظاهراً] ، امالی ابن الشجری ج ۱ ص ۱۶۹ - ۱۷۴ ، در شرح قصیده ابوالصلت یا امیه بن ابی الصلت :

حتى اتى ببني الاحرار يقدمهم  
تخالهم فوق سهل الارض اجبالا  
هدى المكارم لاقعبان من لبن  
الخ . . . . .

### احسا (= احسا) :

اسم البلد معین لاسماً للولاية ، همان الهفوف حالیه است ، رجوع بوريقة الهفوف .

### «احسن الشعر الكذب» :

العمدة ۱: ۵۰ نقلا عن الحاتمی .

|| المثل السائر ۱۵۳ و انوار الربيع ۵۰۶ ، رجوع شود نیز برای تفصیل این باب و فرق ما بین سه اصطلاح مبالغه و اغراق و غلو بانوار الربيع ۵۰۶-۵۲۶، و المثل السائر ۴۵۳-۴۵۵ و قدامة و عسکری (؟) و المعجم و مطول و نقطة الدائرة.

### احسن الکبار [ کتاب - ] :

را که در بیان الادیان مذکور است چه مؤلف او همان شخص باشد که شفر حدس زده و در کشف الحجب هم نام او مذکور است یا غیر او (رجوع بحواشی آقای اقبال در بیان الادیان) مطلقاً و اصلاً من نتوانستم حتی مجرد اسم آنرا در هیچ فهرستی از فهارس که بدست دارم و حتی در مستدرک الوسائل و جلد اول بحار و غیره و غیره پیدا کنم. پس دیگر نباید در فهارس و ماخذ مذکوره ثانیاً برای این کتاب با این اسم بسیار غریب که هیچ مقصود از این ترکیب را نمی فهمم گشت .

|| فهرست کتابخانه عمومی معارف ۲: ۷۴ (نمره ۱) استطراداً .

|| دارالسلام ۱: ۱۸۹ .

### احسن الکبار فی مناقب الائمة الاطهار:

« [ و للمولى على بن الحسن الزوارى ] كتاب لوامع الانوار الى معرفة الائمة الاطهار بالفارسية ايضا وهو كتاب متداول كبير عندنا منه نسخة وقد خصه من كتاب احسن الکبار فی مناقب ائمة الاطهار لبعض علمائنا بامر السلطان شاه طهماسب الصفوی المشهور وزاد عليه بعض المطالب والفوائد وجعله مرتباً علی مقدمة فی اصول الدين واربعة عشر باباً فی احوال السادة الطاهرين . » (روضات ۷، ۸ نقلاً عن رياض العلماء) .

ازین فقره چند چیز استنباط میشود یکی آنکه مؤلف احسن الکبار از « علمائنا » بوده و ربطی لابد باحسن الکبار مذکور در بیان الادیان نداشته ، دیگر آنکه قبل از عصر شاه طهماسب بوده و دیگر آنکه صاحب ریاض نام مؤلف آنرا شاید نمی دانسته و الا چرا نام نبرده و دیگر آنکه وجه تسمیه احسن الکبار ظاهراً شاید این بوده که کتاب خیلی ضخیم و قطوری بوده یعنی بهترین [قصص یا حکایات] بزرگ، زیرا که ترجمه تلخیصی او را گوید « و هو کتاب کبیر » پس اصلش دیگر چه بوده، پس لابد و قطعاً مقصود از احسن الکبار

که تا کنون هر چه فکر میکردم نمی فهمیدم همین فقره بوده است لاغیر .

### احلی من وصال العجیب :

نزهة الجلیس ۱ : ۳۸۹ .

### احمد :

بمعنی محمود نیز ظاهراً بل قطعاً استعمال میشده است ، مثلاً در این بیت :

یا احمد الا کرمین سیره      فیهم و اذ کاهم سریره

( یتیمه ۴ : ۴۷ )

پس معنی احمد دوم در بیت معروف ابوالفتح ( ظ ) بستی : « خلف بن احمد

احمد الاخلاف » قطعاً باید همین معنی باشد بدن شک .

### احمد :

یکی از رسائل هزلیه یغما که جزو دیوانش ص ۲۳۲ بعد چاپ شده است موسوم

است باحمداً ، و در عنوان آن چنین نوشته است : « هذا کتاب احمد و احمد لفظی است

که استعمال آنرا در نظم و نثری که متضمن مطایبات بوده باشد سینمایند و چون در این

کتاب احمد بذاره گوئی را بلندترین پایه شیوائی قرار داده است مسمی باحمداً نمودند . »

پس شعر احمد بمعنی شعر سست سخیف ، معلوم میشود از عصر یغما هم معمول بوده است

ابن اصطلاح که فعلاً وجه تسمیه اش را نمیدانم چیست .

### احمد جلایر [ سلطان ] :

[ بن اویس بن حسن ایلکانی ] در حبیب السیر بقیه احوال او که ابتدایش در

اواخر جزو اول از جلد سیم است در جزو سوم از جلد سوم در حوادث سنوات حدود سنه

۷۹۵ بعد که امیر تیمور بعراق آمد مذکور است ، از جمله مثلاً در ص ۱۰۴ و ۱۰۶ از کتاب

مزبور ، ... ۱۰۱۹-۱۰۷ ( قتل او بدست قرا یوسف تر کمان در سنه ۸۱۳ ) .

### احمد بن الحسن المیندی :

المتوفی فی سنه ۲۴۴ ( رجوع شود بحواشی چهارمقاله ص ۹۸ ) .

### احمد بن واضح :

در جزو کسانیکه حمزه اصفهان در جزو شعرای اصفهانی شمرده ( یتیمه ۲ : ۱۲۵ ) .

**احیاء الموات :**

مجمع الفصحا ۱: ۵۰۷ .

**اخبار الذخائر :**

معجم الادبا ۲ : .

**اخبار الوزراء :**

تألیف یا قوت در معجم البلدان ۱: ۷۲۲ در ذیل بلعم بمناسبت ابوالفضل بلعمی

گوید : « ذکرته فی اخبار الوزراء . »

**اختر :**

( گذشتن اختر و زدن فال در آنوقت ، که گویا حتماً فال در آنوقت درست در

میآمده یعنی صورت خارجی پیدا میکرده ) :

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

( حافظ ۱۳۲ )

**اخترمه :**

مطلع الشمس ( تذکره شاه طهماسب ) ۲: ۱۸۷ ، و كذلك در کفایة السبیل

فرهاد میرزا ( صفحه را پشتش یادداشت کرده ام ) .

**اختصارات :****اختصارات طبری****IH** : که در حواشی طبری مخصوصاً ۱ : **IV** و **V** بسیار مکرر با و حواله میدهد

بافحص شدید که تمام امروز صبح را وقف آن کردم نتوانستم پیدا کنم مراد چه کتابی

است مراد اصابت ابن حجر نیست ؟ ( رجوع به پشت ۱ : **IV** و **V** از طبری ) ، ممکن

است یکی از مؤلفات ابن حبیب اخباری معروف باشد و در هر صورت، همیشه حواله

بنسخه برلین ولیدن میدهد ، معلوم میشود چاپ نشده است . شاید نیز با احتمال ضعیفی شرح صحیح بخاری ابن حجر باشد و این احتمال بسیار ضعیفی است ، چه از حواله هائی که بدان میدهد معلوم میشود ، واضح میشود ، که کتابی است که دوره فتوح را مفصلاً دارد موازاً با طبری و ابن الاثیر . - بعد الحمد لله باز بمراجعه مکرر بعد از مکرر جلد حواشی طبری ص XIX که دیدم عبارت «ابن حبیش و ابن الاثیر» [ بحروف لاتینی ] دارد ، فوراً مثل برق ذهنم رفت که باید IH ابن حبیش باشد و فوراً بدون ملاحظه پیش و پس عبارت ص مذکور رجوع بفهرست کتابخانه لیدن کردم در «ابن حبیش» و از آنجا فوراً بصفحه فهرست (158:1) رجوع کرد دیدم بله قطعاً مراد همان کتاب الغزوات ابن حبیش متوفی در سنه ۵۸۴ است که در آنجا حواله باحمد بابای تمبوکتی میدهد ( که بعد پیدا کرد در هامش ال دیباج المذهب ص ۱۶۲-۱۶۳ ) .

امروز از ساعت ۹ الی ظهر درست مشغول تفتیش و تفحص برای این امر بسیار جزئی بودم تا بالاخره پیدا کردم الحمد لله ، و طابعین طبری غفلت کرده اند که فهرستی از اختصارات لایعد و لایحصای مستعمل در حواشی آن کتاب بدست قارئین دهند .

|| تاریخ الخمیس ظ ظ = ( بسیار بسیار مکرر در حواشی ۱ : IV ) Dijârbekri

( از جمله ۱ : ۱۷۷۲ بیعد ) طبقات ابن سعد - Sa'd

( از جمله ۱ : ۱۷۷۲ ) ابن خلکان ؟؟؟ = گمان میکنم Hal

[ منتظم ؟ ] ابن الجوزی [ 3 ۱۷۹ صرح به ] - Dj

طبقات الحفاظ ذهبی = ظ Hoff - al Tab.

Kâm = قاموس ؟ ( ۱۷۹۷ )

Kor = قرآن

Bul = ( طبع - ) بولاق

مختلف القبایل و مؤتلفها از ابن حبیب بغدادی = ظ ( ۱ : ۱۷۶۷ ) Ibn Habib طبع

و وستنفلد ( معجم المطبوعات ۷۴ )

طبع قاهره ظ ( ۱ : ۲۷۶۷ و ۲۷۸۱ ) Kâh = ؟



' Ikd = عقد الفريد ظ

IH = كتاب الغزوات ابن حبیبش

Naw = نووی

Now = (نهاية الارب ظ) نویری

Hisch = سيرة ابن هشام

Kos = مجلدات ۱، ۲، ۳، ۵ از تاریخ طبری طبع کز گرتن Kosegarten = ظ . Kos (معجم المطبوعات) .

IA = تاریخ ابن الاثیر

Abu' l - Mah = نجوم الزاهرة ابوالمحسن بن تغری بردی = ظ

Ik = معارف ابن قتية (رجوع از جمله به ۱: ۱۷۶۳ و ۱۷۷۵) = ظ

Belâdh = فتوح البلدان بلاذری

Oyûn = ياعيون الاخبار ابن قتيبة يايك عيون الاخبار ديگری، گویا که دعویه در حواشی - ظ  
قرامطه بدان حواله میدهد (از جمله ۱: ۱۷۷۳ و ۱۷۷۴)

Gen. Tab = جداول انساب عرب و وستنفلد (۱: ۱۷۷۶) = ظ

Hag = مغازی واقدی = ظ

Kal = مثل اینکه کتابی در مغازی است، شاید السيرة الجلیلة ؟ =

اخصارات فرهنگ لغات ترکی و مغولی

جک = جامع التواریخ طبع کاترمر

کا = حواشی کاترمر بر جامع التواریخ

کامط = حواشی کاترمر بر ترجمه قسمتی از مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی

بقلم خود او

جت = جامع التواریخ طبع بلوشه

- بل - حواشی بلوشه برجامع التواریخ  
 بر - جامع التواریخ طبع هرزین  
 ه - ترجمان ترکی و عربی طبع هوتسما  
 پ - قاموس ترکی شرقی بفرانسه تألیف پاوه دو کورتی  
 مه - حلیة الانسان وحلیة اللسان لابن مهنا  
 کش = دیوان لغات الترك لمحمود الکاشغری  
 عدن = قاموس ترکی بفارسی ، مؤلفش نامعلوم که خلاصه سنگلاخ میرزا  
 مهدی نمان نادر است .  
 ف - فرهنگ و صاف  
 ص = انجمن آرای ناصری  
 به = بهار عجم  
 غ - غیبات اللغات  
 ن = برهان قاطع  
 ر - فرهنگ رشیدی .

#### اختصارات فرنگی

باید رجوع کرد بقاموس شش جلدی لاروس به **signes** ( که مراد از آن علامتی است که غیر حروف یا اختصارات کلمات باشد یعنی مثل **T. S. F** یا **sadac** ونحوه نباشد مثل **—** | و **+** و **o** ونحو ذلک باشد) و به **formule** و به **corps** (جدول اجسام بسیطه باعلامات آنها) ، و به **surface** (علامات مختلفه سطوح در هندسه) ، و به **solides** .  
 حتماً رجوع شود ایضاً به پشت فیریک سوزان (۱) (هاشت) که جدول خوبی از این اختصارات دارد .

**United States of America = U. S. A** ||

(رجوع بفهرست بلوشه ۲: ۲۸۳) = cf ||

۱ - اشاره مرحوم قزوینی به کتاب فیزیک درسی است که سوزان (ناهید) دخترش میخوانده است. (۱.۱).

|| درتان در صفحه مالیه راجع بلندن :

• **contre = c** ( یعنی امروز فلان قیمت « در مقابل » فلان قیمت دیروز ) .

**cpt = ظ** - comptant

( رجوع بدفتر مخارج مقابل روز ۱۲ اوت ۱۹۴۴ )

|| **Section française de l' internationale = S. F. I. O**

**ouvrière**

( تان ۷ ژوئن ۱۹۳۶ )

|| **loc. cit.** قطعاً **loco citato** است که اتفاقاً بارتولد تماماً نه مختصراً

در دائرة المعارف اسلام در عنوان برطاس ۱: ۸۲۰ از قلمش رها شده است .

[ **loc. cit.** مخفف **loco citatus** است بقول کروس یعنی **lieu cité** و

کماتری قول کروس صریحاً و واضحاً مخالف با تصریح بارتولد است . پس یکی از این

دو، ظاهراً کروس، سهو کرده است . ]

|| **loco citato = L. C.** ( دائرة المعارف اسلام ۸۲۰ ت )

|| **loc. cit. - loco citato** یا **locus citatus** بمعنی **lieu cité** .

**opus citatum = op. cit.** ( کروس ) بمعنی **ouvrage cité** .

• **Am angeführten Ort = A. a. O** یعنی در موضع مذکور [ قبلاً ] ( کروس ) .

|| **op. cit.** ( دائرة المعارف اسلام ۲: ۷۹۹ ) م و تقریباً در هر صفحه از آن کتاب،

بلکه در هر صفحه چندین بار .

**loc. cit.** ( ۲: ۷۸۰ ) و بسیار مکرر نیز .

### اختلاج اعضا :

جدول راجع باختلاج اعضا را عجاله یکی در اول تقویم ۱۳۲۹ هجری قمری

استخراج عبدالعلی تبریزی ملقب به نیرالعلماء پیدا کردم که بسیار مفصل و

مبسوط است و دیگر در تذکره شیخ داود انطاکی ج ۲ ص ۳۳-۳۴ ، و آقای تقی زاده

در مقاله خودشان راجع بتقویم ماندائیهها ص ۱ حواله بجنات الخلود میدهند که بدبختانه

من ندارم و نیز میگویند که عین این جداول راجع باختلاجات اعضا در نسخ اویغوری

مکتشفه در ترکستان شرقی در طرفان که این او اواخر بتوسط **Rachmoti** نامی بچاپ

رسیده نیز مسطور است که بظن غالب و مخصوصاً از اسم اوزقنوغ که بعضی کتب اسلامی باین فقره یعنی اختلاج اعضاء میدهند و از قرار صریح کاشغری ۱: ۴۸ کلمه ترکی است. میتوان استنباط کرد که اصل عقیده اختلاج اعضا و احکام آن از اسم شرقیه از قبیل اترک یا اوغوریان یا چینیان بما رسیده است. در مفتاح السعادة و دائرة المعارف اسلام در تحت کلمه «اختلاج» نیز اشاره مختصری باین «علم» میکند. رجوع شود نیز بوریقات «اوزقنوغ».

**اختلاف فی اسم رجل من المشاهیر علی اربعة عشر وجهاً (۱):**  
معجم الادباء ۲: ۳۷۲.

### اخر باخر:

اصطلاحی است ترکی که مابین اهالی آذربایجان و غیر هم معمول است برای تقسیم میاه اراضی، و معنای تحت اللفظی این کلمه [گویا] بمعنی «آب نگاه میکند» (۲) است، یعنی هر طرفی که آب بآنجا نگاه میکند یعنی میریزد و جاری میشود اراضی که از آن آبها مشروب میشود نیز متعلق با اهالی همان مملکت است مانند آبهای آن، مثلاً اگر کوهی از دو طرفش آبها بطرف دودره طرفین جاری است اگر نزاعی بشود بین مالکین آن اراضی یا آب آنها ریش سفیدان جمع شده گویند بمقتضای اخر باخر یعنی بمقتضای قانون عاداتی که هر کجا آب نگاه میکند آن آبها و آن اراضی مشروبه از آن آنها متعلق بسکنه آن طرف کوه است. پس این نهر از اول مجری تا آخر متعلق بسکنه آن طرف کوه است که از آنطرف جاری است. یا فلان ده یا مزرعه چون بطرف مجرای میاه آنطرف است پس متعلق بسکنه آن طرف است نه سکنه آنطرف. [از قول شفاهی آقای مینورسکی ۱۹۳۱ م - چون از حفظ نوشتم و درست و علی التحقیق عین حرفهای ایشان یادمانده بود تمام مطالب این یادداشت تقریبی است و ممکن است که از یاد رفته باشد، حجت نیست فقط محض یادداشت و بدست دادن تصویر اجمالی از معنی این اصطلاح نوشته شد].

|| (ligne de partage d'eau) کلمه ترکی است از اخماق بمعنی ریختن و باخماق بمعنی نگاه کردن، یعنی «بهر جا [آب] میریزد [بآنطرف] نگاه میکنند». اصطلاحی

است برای فیصل دادن دعاوی در خصوص ملکها، مثلاً میگویند بموجب خبر باخر این ملک مال ماست، یعنی چون آبهای این ناحیه باین طرف میریزد (آقای مینورسکی شفاهاً).

### اخوان الصفا :

ورود این تعبیر در شعری در حماسهٔ بختری (ابوالعلاء و مالمیه ۱۲۶).

این تعبیر در شعری از قدماء (صناعتین ۱۴۸).

ذکری از آن در ترجمهٔ حال غزالی در طبقات الشافعیهٔ سبکی ۴: ۱۲۳.

ذکری نیز از آن در تتمهٔ صوان الحکمهٔ ابوالحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهقی

(رجوع بدفتر «سارس ۱۹۲۹» یا «آوریل ۱۹۲۹»).

ذکری از آن در اختصار صوان الحکمهٔ لابی سلیمان السجزی نسخهٔ لیدن.

(دفتر آوریل ۱۹۲۹ ص ۲۳).

ترجمهٔ کتاب افسانه از رسائل اخوان الصفا [بفارسی] بتوسط میرزا احمد وقار

از خانوادهٔ وصال. (فارسینامهٔ ناصری ۲: ۶۶)

ذکر این کتاب در کتاب المنقذ من الضلال غزالی Arabe 1331 ورق

36<sup>a</sup>، 36<sup>b</sup>، 41<sup>b</sup>. (دفتر ادب Y ص ۱)

شرحی از آن بطور اختصار در مختصر الدول ابن العبری نقلاً از ابو حیان توحیدی

که تقریباً همان چیزی است که قفطی از قول همو (یعنی ابو حیان) در طبقات الحکماء

نقل کرده است ولی خیلی خیلی مختصرتر از قفطی. (مختصر الدول ص ۳۰۸-۳۰۹)

«قسم سیم در شرف و فضیلت انسان بر جمیع حیوانات، مشتمل بر چهار فصل

و این قسم بر لطایف بسیار اشتمال دارد که از رسائل متقدمین و کتاب اخوان الصفا استنباط

کرده شد.» (طرب المجالس از سید حسین بن... حیدر الحسینی المتوفی فی سنة ۷۱۸،

المطبوع بهامش مجموعهٔ اولها اشعة اللمعات ص ۱۹۶ ح).

للمجربطی: اگر بفهرست نسخ خطی موصل للدکتور داود الجلبی ۱۳۴۶

اعتماد کنیم یک نسخهٔ کامل از این کتاب در موصل موجود است و عبارت ابتدای آنرا

نیز بدست میدهد. (رجوع بفهرست آخر آن کتاب و به ص ۲۹)

این تعبیر معلوم میشود بسیار قدیمی است ، یکی از شعرا موسوم بحاجز از قبیلۀ ازد در جواب تابط شرا اشعاری سروده که در آن این کلمه آمده است ، اورا سرزنش میزند باینکه رفقاء خود را در جنگ بدست دشمن رها کرده و خود فرار کرده است ، گوید :

وخلیت اخوان الصفا کانهم ذبائح عنز او فحیل مصرع

(اغانی ۱۸: ۲۱۸)

شرحی از آن ومؤلف آن در خلاصۃ الاثر محیی ج ۴ ص ۱۳۷: ۳۹ .

گویا (اگر بحرفی حاجی خلیفه اعتماد کنیم) دو مجموعه از رسائل بوده است موسوم باین اسم ، یکی که معروف است [و شرحی از مؤلف آن در قفطی مفصلاً مسطور است] و دیگری از مجریطی است بتقلید اولی، و اینست ظاهراً علت آنکه در خلاصۃ الاثر محیی ج ص ، از قول بعضی از علماء نسبت تألیف اخوان الصفا را بمجریطی میدهد، و گویا این عالم یا اخوان الصفا معروف را ندیده بوده است و فقط آن دیگری مجریطی را دیده بوده است ، یا آنکه التباس کرده بوده است یکی را بدیگری ، اینها همه فرع اینست که چنانکه گفته شد اعتماد بحرفی حاج خلیفه در تعدد کتابین بنمائیم (یعنی در تعدد دو کتابی موسوم به اخوان الصفا) .

در طبقات الحکماء قفطی ص ، و کازانوا در [دفتر من] ، و ابن-

ابی اصیبه ۲: ۴۰ .

ذکری از او در ابن الاثیر ۱۲: ۱۱۶ سطر ۳ .

چیزی ممتع راجع بدان از بحر الفوائد (مسائل پاریسیه ۴: ۳۸۹)

پدر ابوعلی سینا (متولد در سنه ۳۷۰) آنرا مطالعه میکرده است «وابوه کان یطالع ویتأمل رسالۃ اخوان الصفا و هو ایضاً حیثاً یتأمله» (تتمۃ صوان الحکمة ۲۳۵)، و چون ابو حیان توحیدی در حدود ۳۷۳ از تألیف این رسائل با وزیر صمصام الدوله صحبت میکند و از صحبت او چنان برمیآید که در همان وقتها تألیف شده بوده است پس معلوم میشود بمحض تألیف این رسائل منتشر شده بوده و اندک زمانی پس از تألیف ببخارا هم

رسیده بوده است ، چه این صحبت راجع بطفولیت یا اوایل جوانی ابن سیناست ظاهراً ، یعنی در حدود ۳۸۰-۳۹۰ .

|| یکی از مدارك وینابیع معلومات غزالی بوده است (سبکی ۴: ۱۲۳ نقل از مازری سالکی) و كذلك ابو حیان توحیدی نیز از مدارك وینابیع معلومات صوفیه او بوده است .

### اخیف :

بنی العلات مقابل بنی الاخیف ، در کاشغری ۳: ۲۸۲ (تحقیق شود) ، و از اینجاست ظاهراً «خواهر اخیفی» در سمط العلی (پشتش یادداشت کرده ام) در مقابل خواهر اعیانی که گویا اخیر بمعنی خواهر از یک طرف فقط یعنی از طرف پدر یا طرف مادر باشد و اعیانی از هر دو طرف (تحقیق شود) .

### أخیطل اهوازی :

این دویتنی را که در سمطول در علم بیان در فصل تشبیه در صفت مصلوبی ایراد نموده است و هما :

کانه عاشق قد مد صفحته	یوم الوداع الی تودیع مرتحل
اوقائهم من نعاس فیه لوتئه	مواصل لتمطیه من الکسل

در معاهد التنصیح ص ۲۰۰ نسبت باخیطل اه-وازی میدهد ، [ و در روضات الجنات ص نقل از شیخ بهائی در کشکول بخود تفتازاتی نسبت میدهد و در جامع الشواهد گوید لم یسم قائلهما ] ، ومن فعلا هیچ نمیدانم این اخیطل اهوازی کیست و نامش چیست و در چه عصری بوده است ، در تاج العروس و فهرست اغانی و فهرست حماسه بحتری و فهرست خزانه الادب نام او را نیافتم ، اگر جایی یافت شد بدینجا الحاق شود ، ان شاء الله .

در امالی قالی ۱: ۲۷۱ گوید : «وانشدنی ابوالمیاس قال انشدنی الاخیطل لنفسه بواسط سقیالارض الخ» و حال من نمیدانم این همان اخیطل اهوازی است یا غیر اوست ، اگر هموست پس عصر او تقریباً معلوم میشود ؛ چه ابوعلی قالی که در ۳۵۶ و فوات یافته بیک واسطه از او روایت میکند . پس معلوم میشود در اوایل قرن چهارم یا اواخر قرن سوم میزیسته است .

بعد الحمد لله ترجمه حال اورا در طبقات الشعراء ابن المعتز (یا منسوب باین المعتز) نسخه آقای میرزا عباس خان اقبال که فعلاً نزد من عاریه است یافتیم، ولی در آنجا نمیگوید که اهوازی است و نصبه (ص ۱۹۵-۱۹۶): «اخبار الاخیطل بر قوقا حدثنی احمد بن زیاد الفارسی قال قال لی الاخیطل انشدت يوماً اباتمام شیئاً من شعری فقال لی اذهب اذا شدت فلیس للناس تعدی (ظ: بعدی) غیرک، وحدثنی ابو یعقوب البصری قال کان الاخیطل المعروف ببرقوقا یبیع الغلوس (او: الفلوس؟) بباب الکرخ (الکرخ؟) و هو [من] المجیدین المحسنین، ومارویناله واستملحناله . . . وله البیت انعجیب فی تشبیه المصلوب الذی لیس لاحد مثله قوله:

کانه عاشق قد مد بسطته

یوم الفراق الی تو دیع سرتحل

او قائم من نعاس فیه لوتئه

مواصل التمیطیه من الکسل - انتهى»

و از این دو بیت واضح میشود که مراد از اخیطل مترجم عنه در طبقات الشعراء ابن المعتز همان اخیطل منصوص علیه در معاهد التنصیص است، و نیز درجه تتبع آقای شیخ بهائی و نیز صاحب روضات در ادبیات عرب نیز بسیار خوب معلوم شد، محمد قزوینی .

|| تاریخ بغداد ۵: ۴۲۲ .

## ادب :

را «فرایتاغ» در ذیل امثال میدانی همه جا به culture ترجمه کرده است، و این ترجمه بنظر من فوق العاده صحیح و درست و متین است .

## الادبیات :

«له عدة مصنفات منها کتاب فی الادبیات نحو اللعشرین مجلداً.» (المنهل الصافی،

نقل از دفاتر II E صفحه مقابل ص ۱۷۱) .  
3 bis

## ادریسی :

صاحب کتاب بسیار مهم عظیم النظیر در مسالک و ممالک موسوم بنزهة المشتاق فی اختراق الافاق که در سنه ۵۴۸ از تألیف آن فارغ شده است : «و کان جمعه و تألیفه . . . فی مدة آخر [ها] شوال من سنة ثمان و اربعین و خمس مائة» (A. 2222, f. 6<sup>a</sup>) و این



کتاب را بنام و با سر رجار ابن رجار پادشاه صقلیه (۱) (Roger II, mort 26 fev. 1154) تألیف نموده است و گویا به همین جهت است که در دیباچه بعد از تحمید تصلیه یعنی صلوات بر پیغمبر ما محمد و آل او ندارد و هیچ اسمی از محمد نبرده است، و در پاریس (کتابخانه ملی) دو نسخه بسیار نفیس از این کتاب عظیم المثال محفوظ است بایک مختصر و یک فهرست ابواب این مختصر، و این مختصر در سنه ۱۰۰۰ در رم با اسمی جعلی که اصل نسخه نیست بطبع رسیده است. اما دو نسخه کتابخانه پاریس هر دو بخط مغربی است. یکی از آنها که بنظر نسخه اصلی است ولی تاریخ ندارد و دوسه ورق از آخر کتاب افتاده است، مشتمل است بر نقشه های بسیار متعدد ملون بسیار اعلی که دوسلان در فهرست نسخ عربی پاریس گوید که ظاهراً این بهترین نقشه های جغرافی است که عرب رسم نموده است، و این نسخه دارای 355 ورق و زیری عریض است و دوسه ورق از آخرش افتاده است و در اول و همچنین در تضاعیف مواضع متعدده پاك شده یا بریده شده یا در صحافی در زیر کاغذ رفته، خوشبختانه نسخه دیگر موجود است که جا برای کسور است.

این نسخه یعنی نسخه اول که حاوی نقشه های بسیار است نمره اش اینست: (Arabe 2221)، و نسخه دیگر که تمام است و این سقظها و کسرها را ندارد علامتش اینست: (Arabe 2222). ولی در عوض این نسخه هیچ نقشه ندارد و چند ورق از اول و از آخر سفر اول (چون نزهة المشتاق دوسفر است) و اوایل سفر دوم بخط جدید عثمانی است و این نسخه در منتصف شهر شوال سنه ۴۰۰ اربع و اربعین و سبعمائه در شهر المریه (که شهری است در اندلس و اینطور نوشته المریه برسم این نسخه و دوسلان فلمر به خواننده و Coimbre دانسته) استنساخ شده است و دارای 234 ورق و زیری بزرگ است، و در صفحه آخر بخطی جدید نوشته: « نزهة المشتاق الفه العلوی الادریسی الحمودی لملك صقلية من الافرنج و هو رجار بن رجار عند ما كان نازلاً عليه بصقلية بعد خروج سلفه

۱ - این رجار اولین پادشاه صقلیه و از اعظم ملوک عصر خود بود و اسطول قوی و لشکر منظمی داشت و طرابلس غرب را فتح نمود بعلاوه بسیاری از بلاد دیگر شرقاً و غرباً و بسیار عادل و دادگر بود (پیوگرانی ژنرال ج ۴۲ ص ۱۰۰ [503])